

## ما راه آسان‌تر را برگزیدیم



### جعفر صدیق

\* کنفدراسیون با وجود تمام تفاوت‌نظرهایی که در آن وجود داشت، یک‌دست عمل می‌کرد، تا زمانی که سازمان چریک‌های فدایی خلق بر آن شد، این سازمان دانشجویی پرفدرت را آلت دست خود کند. پس از آن، کنفدراسیون چند تکه شد.

در واقع آغاز جنبش دانشجویی، لاقلاً در آلمان، سال ۱۹۶۷ بود، نه ۱۹۶۸؛ زمانی که شاه ایران و همسرش برای یک دیدار رسمی به آلمان آمدند. به گمان من، همین هم انگیزه‌ای شد برای شرکت بخشی از ایرانیان، از جمله من، در این جنبش. هدف ما در آن روزها در وهله‌ی نخست اعتراض به یک دیکتاتور دست‌نشانده‌ی آمریکا بود.

جنبش دانشجویی در آغاز یک توده‌ی خام آزادی‌خواه رادیکال بود که بعدها تحت تاثیر جنگ ویتنام، انقلاب فرهنگی چین و مبارزات چریکی در آمریکای جنوبی، اشکال گوناگونی به خود گرفت. در آلمان عنصر تعیین‌کننده‌ی دیگری نیز به اینها اضافه می‌شد: مخالفت با نفوذ گسترده‌ی نازی‌های کهنه‌کار در صحنه‌ی سیاست آلمان فدرال.

بسیاری از فرزندان این افراد متوجه شده بودند که پدران آنها کتمان می‌کنند که در زمان رژیم ناسیونال-سوسیالیست‌ها در کشتار جمعی دست داشته‌اند. این دانشجویان آگاه می‌دیدند که پدرانشان، با وجود گذشته‌ی ننگ‌آورشان هنوز به عنوان نیروی فعال سیاست‌گذاری در آلمان (فدرال) نقش بازی می‌کنند.



شاه ایران و همسرش در میان رئیس‌جمهور وقت آلمان (سمت چپ) و همسرش (سمت راست)، در قصر آگوستوس-بورگ برول (۲۷ مه ۱۹۶۷)

شعار افراطی “USA, SA, SS” بیانگر آن بود که دانشجویان فعال در جنبش، کاپیتالیسم را با رژیم نازی مقایسه می‌کنند. با وجود این که این جنبش، سوسیالیسم از نوع اتحاد جماهیر شوروی آن را رد می‌کرد، رژیم استالینیستی هوشی مین در ویتنام را به عنوان یک جنبش آزادی‌بخش ملی و سوسیالیستی پذیرفته بود؛ و این تنها تضاد این جنبش نبود.

جنبش دانشجویی آلمان اصولاً از اتفاقاتی که در خارج می‌افتاد به شدت تاثیر می‌پذیرفت. ایران، ویتنام، انقلاب فرهنگی چین و مبارزات چریکی در آمریکای جنوبی از نظر ایدئولوژی بر این جنبش تاثیر بسزایی داشتند. علت این "بیگانه‌پرستی"، سرخوردگی فعالان جنبش از مردم آلمان به ویژه طبقه‌ی کارگر بود که مایل نبودند به جنبش بپیوندند.

نتیجه این که گروه‌های مانویستی شکل گرفتند و به پیروی از مبارزات چریکی آمریکای جنوبی "فراکسیون ارتش سرخ" (RAF) زاده شد.

بزرگترین تضاد جنبش این بود: از یک طرف به شکلی افراطی خواهان دموکراسی بود و از طرف دیگر به نخبه‌گرایی تمایل عجیبی داشت. شعارش این بود: حتی اگر خلق نخواهد، ما او را "آزاد" می‌کنیم! ما، یعنی نخبگان جامعه.

من شخصا اولریکه ماینهوف را می‌شناختم. ما بارها با یکدیگر مقاله نوشتیم. او به نظر من یک سوسیالیست معتدل بود اما با این وجود طرزفکری نخبه‌گرایانه داشت.



**"کنفرانس بین‌المللی ویتنام" در برلین (فوریه ۱۹۶۸)**

#### کنفدراسیون و احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران

من عضو جبهه‌ی ملی بودم و هیچ زمانی تمایلات افراطی نداشتم. هر کس که کمی با تاریخ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی آشناست، می‌داند که محور مبارزات کنفدراسیون دفاع از حقوق بشر در ایران بود. یکی از مهم‌ترین خواست‌های ما لغو احکام اعدام و حبس‌های طولانی مدت در رژیم شاه بود. من به جرات می‌توانم بگویم که این را مدیون جبهه‌ی ملی بودیم.

کنفدراسیون را اعضای جبهه‌ی ملی و حزب توده تشکیل دادند، اما جبهه‌ی ملی وزنه‌ی بیشتری داشت.

حزب توده در نشست‌های سالانه‌ی کنفدراسیون نمایندگان کمی داشت و هرگز یک توده‌ای به هیئت اجرایی کنفدراسیون راه نیافت. این وضعیت پس از رشد مانویسم تغییر کرد.

ثروتی که از طریق فروش نفت به ایران سرآزیر شده بود، بخشی از خرده‌بورژوازی را قادر کرد که فرزندان خود را برای تحصیل به خارج بفرستد. و این باعث رشد مانویست‌ها شد. آنها به راحتی می‌توانستند این جوانان ناآگاه را فراچنگ آورند.

نتیجه این که گروه‌های مانویستی توانستند در کنگره‌های سالانه‌ی کنفدراسیون اکثریت را از آن خود کنند.

جبهه‌ی ملی، از آنجایی که به‌طور سنتی با حزب توده و سیاست‌های شوروی مخالف بود و از طرفی دیگر سیاست‌های چین در ایران نقشی بازی نمی‌کردند، بر آن شد که با برخی گروه‌های مانویست ائتلاف کند. هدف این بود که شاید از این راه بتوان از قبضه‌ی کامل کنفدراسیون توسط مانویست‌ها جلوگیری کرد.



### اولریکه ماینهوف، یکی از بنیانگذاران سازمان تروریستی ار آ اف

با وجود تمام اتفاقاتی که در آن سالها افتاد، دفاع از حقوق بشر در ایران به عنوان محور مبارزات کنفدراسیون باقی ماند. این سازمان دانشجویی پر قدرت با وجود تمام تفاوت‌نظرهایی که در آن وجود داشت، یک‌دست عمل می‌کرد، تا زمانی که سازمان چریک‌های فدایی خلق بر آن شد، کنفدراسیون را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به خواست‌های خود تبدیل کند. این سازمان موفق شد که از یک کنفدراسیون، ۶ تا ۸ کنفدراسیون به وجود آورد.

### بایدها و نبایدها

به اعتقاد من جنبه‌ی دموکراتیک رادیکال جنبش دانشجویی بسیار قوی بود؛ همان عنصری که نیروی محرکه‌ی جنبش زنان و ایجاد حزب سبزها شد.

اگر این امکان وجود می‌داشت که زمان را به عقب برگرداند و من دوباره برای تحصیل به آلمان می‌آمدم و در جنبش نوپای دانشجویی شرکت می‌کردم، اگر شرایط مثل آن روزها می‌بود، من با تجربه و دانش امروزم نیز بی‌شک همان خواست‌ها را می‌داشتم و بجز یک مورد، همان شیوه‌ی مبارزه را برمی‌گزیدم. آن یک مورد این است: امروز دیگر معتقد نیستم که برای رسیدن به اهداف دموکراتیک می‌توان با نیروهای اسلام‌گرا هماهنگ شد.

به‌طور سنتی دموکرات‌های ایرانی برای مبارزه با نفوذ امپریالیسم و برپایی یک سیستم دموکراتیک با بخش‌هایی از اسلام‌گرایان ائتلاف کرده‌اند. ما در جبهه‌ی ملی و کنفدراسیون خمینی را به عنوان همراه خود در مبارزات ضد شاهی می‌دیدیم. به جای تلاش مستمر برای شناختن اسلام و ساختار تفکر ایرانیان و روشنگری طولانی‌مدت در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی، "راه آسان‌تر" را برگزیدیم و به ائتلاف با او تن دادیم؛ کسی که مخالف ما و مخالف دموکراسی بود.

با وجود اینکه ایران مدتهاست به یک جامعه‌ی متکثر تبدیل شده، تفکر و خودآگاهی جامعه اما هنوز کهنه مانده است. من امروز معتقدم که وظیفه‌ی روشنفکران، یافتن راه‌های ایجاد ائتلاف سیاسی نیست بلکه تلاش برای روشنگری مستمر است. درست است که دموکراسی حاصل جامعه‌ی متکثر است، اما باید پذیرفت که تنها یک جامعه‌ی روشن‌گشته قادر خواهد بود دموکراسی را ارج بگذارد و آن را پاس بدارد.

### جعفر صدیق

منبع: دویچه وله (صدای آلمان)